روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۱۸ خرداد ۱۳۹۳ • ۱۰ شعبان ۱۴۳۵ • ۸ ژوئن ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۳۳ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۲۰:۴۰ • اذان‌صبح‌فردا ۴:۰۳ • طلوع آفتاب ۵:۴۸

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

سازوکار اداره هواشناسی برملا شد؛

پیش‌بینی انگشتی

پوریا عالمی

● از آمبولانس‌چی می‌پرسند چرا توفان تهران تو را در ننوردید و بازیچه کوران حوادث نکرد؟ در نظر بگیرید که آمبولانس‌چی سرش بی‌کلاه‌تر از این حرف‌هاست که باد کلاهش را ببرد. حالا اگر بپرسید چرا دو روز بعد از توفان دوم، به آن می‌پردازیم باید اعتراف کنیم که در وضعیتی که ما بین یک بین‌التعطیلین بزرگ قرار داریم (یعنی تعطیلات بین سیزده‌به‌در و ۲۹ اسفند، که دست بر قضا چند روزش باز است) اگر هم می‌خواستیم به توفان بپردازیم تعطیل بودیم و در خواب غفلت به‌سر می‌بردیم.

آبکی

اما ما نظر اداره هواشناسی را پرسیدیم که چرا اغلب در پیش‌بینی هوا اشتباه می‌کند؟ اداره هواشناسی گفت: باباجان، شما اگر نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری یا لیگ فوتبال را هم درست پیش‌بینی کنی، دیگر مزه ندارد که. تا حالا سر نتایج انتخابات شرط بستی؟ فکر کن یکی از قبل بگوید نتیجه چیست و مثلا کی می‌شود رییس‌جمهور، مزه نمی‌دهد که. همه کیفش به این است که ببینی از توی صندوق چی می‌آید بیرون. مثل لپ‌لپ یا تخم‌مرغ شانسی. اگر روش نوشته باشد چی توش است که دیگر شانسی نیست.

بادی

بعد هم ما یک اشاره سیاسی کنیم و برویم پی کارمان. شما ببینید کی باد کاشته بوده که الان دارد توفان درو می‌کند. بله.

انگشتی

اداره هواشناسی همین دیروز به روزنامه «شرق» گفت: با این امکاناتی که ما داریم همین هم که اصلا می‌توانیم اشتباه پیش‌بینی کنیم هم خیلی است.

اداره هواشناسی راست می‌گوید. ما خودمان رفتیم دیدیم همه کارکنان هواشناسی ایستاده‌اند روی بام، انگشت مبارک را می‌کنند توی دهان مبارک، آب‌دهان مبارک را می‌مالند به انگشت مبارک، سپس طی مراسم باشکوهی انگشت آب‌دهانی‌شده را از دهان درآورده و می‌گیرند بالا، هر طرف انگشت مبارک که خشک شد، می‌فهمند مسیر جریان باد از کدام طرف است. اگر زود خشک شد می‌فهمند باد تند می‌آید. اگر خشک نشد می‌فهمند باد نمی‌آید. اگر انگشت بیشتر خیس شد می‌فهمند باران می‌آید. اگر انگشت یخ زد می‌فهمند برف می‌آید. اگر انگشت شروع به لرزیدن کرد، می‌فهمند زلزله می‌آید. اگر انگشت را آب برد می‌فهمند سیل آمده. اگر از پشت‌بام افتادند پایین، می‌فهمند توفان شدید ۱۲۰ کیلومتر در ساعت در حال وزیدن است.

بادکی

بعد از اینکه اداره هواشناسی اعلام کرد امکانات ندارد و پیش‌بینی‌اش برپایه انگشت است، تعدادی از هموطنان انگشت‌های خود را برای پیشرفت کشور، به اداره هواشناسی فرستادند. همچنین وزارت کشور اعلام کرد انگشت‌هایی که در اداره هواشناسی کار می‌کند نمی‌توانند رای بدهند یا فعالیت سیاسی کنند چون کله انگشتشان باد دارد و همه می‌دانیم اگر کله‌ای باد داشته باشد سرش را به باد می‌دهد، وای به حال کله انگشت.

بدبادی

از همه این حرف‌ها گذشته اگر اداره هواشناسی واقعا درست کارش را انجام بدهد برای سازمان‌ها و ادارات دیگر بدآموزی دارد.

کارتون خواب

امین منتظری

کنار گود

نمایش

جعفر مدرس صادقی

یک تالار بزرگِ لخت و عور و خالی خالی توی یک ساختمان تازه‌ساز ــ تالاری که هیچچی توش نیست، نه یک صندلی حتا، نه میز، نه پرده‌ای به هیچ پنجره‌ای، و نه هیچ فرشی روی زمین. و فقط دوتا در دارد: یک در بزرگ اصلی که در ورودی تالار باشد و یک در کوچک گوشه‌ی تالار که به پُشت صحنه باز می‌شود. وقتی که اوّلین تماشاچی‌ها که ما باشیم وارد تالار می‌شویم، نمایش شروع شده است و چهار نفر بازیگر توی تالار خالی دنبال هم کرده‌اند و از این‌طرف به آن‌طرف می‌روند. ما که تماشاچی‌ها باشیم اوّل همان دم در و یک گوشه‌ای ایستاده‌ایم به تماشا و نمی‌دانیم چه‌کار کنیم و کجا برویم. آن چهار نفری که دوتادوتا دنبال هم کرده‌اند و از این‌طرف تالار به آن‌طرف تالار می‌روند کاری به کار تماشاچی‌ها ندارند، از وسط تماشاچی‌ها رد می‌شوند و هی برمی‌گردند به طرف تنها دری که به پُشت صحنه باز می‌شود و نیمه‌باز هم هست و یک نفر پنجمی هم آنجا هست که ایستاده است دم در و دارد ورود یک نفر دیگر را اعلام می‌کند. دوتا از آن چهار نفری که دنبال هم کرده‌اند سخت به هیجان آمده‌اند و سر و صدای زیادی به راه انداخته‌اند و به همه دارند خبر می‌دهند که یک نفر دارد می‌آید، اما آن دو نفر دیگر عین خیالشان نیست و دارند دنبال همدیگر می‌دوند و وقتی که به هم می‌رسند فقط پچ و پچ می‌کنند و می‌خندند. تماشاچی‌ها که اوّل همگی جا خورده‌اند و تا مدتی هنوز نمی‌دانند موضوع از چه قرار است، کم‌کم می‌آیند وسط و دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا گوشه و کنار تالار می‌ایستند، اما هیچ‌کس نمی‌داند به کدام طرف نگاه کند. هر چهارتا بازیگر همان‌طور که دارند از این‌طرف به آن‌طرف می‌روند، پای تماشاچی‌ها را هم لگد می‌کنند و به این و آن تنه می‌زنند و گاهی هم برمی‌گردند به طرف آن در نیمه‌باز و نگاهی می‌اندازند که ببینند کسی می‌آید یا نه. این ماجرا به همین ترتیب یک ساعتی ادامه پیدا می‌کند و آن یک نفری که دارد از لای در نیمه‌باز پُشت صحنه را تماشا می‌کند دائم دارد از یک نفر دیگر که دارد می‌آید حرف می‌زند و می‌گوید که ایشان در این لحظه دارند از پله‌ها می‌آیند پایین و ایشان در این لحظه دارند با خبرنگارهایی که دنبالشان هستند حرف می‌زنند و ایشان در این لحظه دارند برای آنهایی که دارند بدرقه‌شان می‌کنند دست تکان می‌دهند و حالا یک نفر برای ایشان پُشت پا انداخت و ایشان سکندری خوردند، اما بلند شدند، دستی به لباسشان کشیدند و دارند می‌آیند به طرف ما... ولی تماشاچی‌های کنجکاوی که آرام‌آرام خودشان را رسانده‌اند جلوی همان در نیمه‌بازی که به پُشت صحنه می‌رود، هرچه از لای در نگاه می‌کنند چیزی نمی‌بینند. با این‌همه، درست همان لحظه‌ای که کُفر تماشاچی‌ها درآمده است و دارند برای آن چهار بازیگری که از این‌طرف تالار به آن‌طرف می‌روند شیشکی می‌بندند و سر راهشان را می‌گیرند و چیزی نمانده است که یک دعوا و بزن‌بزنی راه بیفتد، صدای هورا و دست زدنی از پُشت در بلند می‌شود. تماشاچی‌ها و بازیگرها همه ساکت می‌شوند و هر کسی سر جای خودش بی‌حرکت می‌ایستد و نگاه می‌کند به در. همه‌ی نفس‌ها توی سینه‌ها حبس شده است. بازیگری که ایستاده بود دم در، در را چهارتاق باز می‌کند و می‌رود کنار. از روبه‌رو که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم شوخی‌شوخی یک نفر دارد می‌آید به طرف ما، از دهانه‌ی در رد می‌شود و می‌آید توی تالار. بارانی بلندی پوشیده است که می‌رسد تا مُچ پاهاش و کلاه شاپوی گنده‌ای هم روی سرش است که آمده است تا روی شانه‌هاش. سر و گردنی در کار نیست. گردنش شاید مانده باشد زیر کلاه، اما سر ندارد. چند قدم آمد به طرف ما و بعد پیچید به سمت چپ و رفت وسط تالار. هر جایی که می‌رفت، تماشاچی‌ها می‌رفتند کنار و کوچه باز می‌کردند. همین که رسید به آن وسط، یک دقیقه‌ای ایستاد و سری چرخاند. سر که نه. چرخی زد و نگاهی به دور و برش انداخت. نگاه که چه عرض کنم. دستهاش را از توی جیبهای بارانیش درآورد و کف دستهاش را رو به تماشاچی‌ها گرفت و چرخاند. معلوم نبود که داشت تشکر می‌کرد یا داشت علامت می‌داد که همان‌جا که هستید بمانید و یا این که داشت خداحافظی می‌کرد. راه افتاد به طرف در ورودی. تماشاچی‌ها رفتند کنار و کوچه باز کردند تا از در ورودی برود بیرون.

گزارش فردا

«لباس جدید پادشاه» خانم‌های خواننده

در مذمت عریانی

سعید برآبادی

تلاش قرن‌ها تمدن برای پوشاندن اندام انسان، حالا کم‌کم مسیری معکوس به خود گرفته و عریانی، خزنده و آرام دارد جای پوشیدگی را می‌گیرد. لخت و عوری؛ صفتی که سال‌ها و قرن‌ها پیش، از قاعده درآمدنش باعث مضحکه بود، امروز نمادی است از بازار و اقتصاد. رونمایی از لباس خواننده‌های غربی هر بار و در هر مراسمی که باشد برای دنیا یک خبر داغ است که تکثیر میلیونی عکس‌ها و انتشار و بازنشرشان را تا هزاران کیلومتر آن‌طرف‌تر به همراه دارد اما سوال اینجاست که طرز لباس پوشیدن آدم‌های مشهور تا چه حد جا برای ارفاق و کوتاه‌آمدن دارد.

این روزها برای چند خواننده آمریکایی -که اتفاقا مخاطبانشان از رده‌های سنی نوجوان و جوان هستند- روزهای لباس‌های خط‌شکن بوده، همان‌طور که آنها در آخرین آلبوم‌های‌شان، متن‌های غیراخلاقی بیشتری به خورد مخاطب خود داده‌اند. اما برهنگی آنها در یک مراسم یا یک برنامه عکاسی، نه موضوع مهمی است و نه آنکه می‌شود در رسانه‌های مکتوب، به صورت مستقیم به آن پرداخت ولی آنچه نگران‌کننده است تاثیر این رفتارهای فردی بر جمعیت میلیونی مشتاقان خواننده‌هایی ازاین‌دست است. هادی میرآقایی، جامعه‌شناس در گفت‌وگو با «شرق» پیش از هر چیز از تاثیر چنین رفتارهایی بر جامعه‌ای چون ایران و جوان‌هایش می‌گوید: «چند سالی است که دختران نوجوان و جوان ما دارند به صورت مدنی نسبت به برخوردهای «گشت ارشاد» واکنش نشان می‌دهند و البته نسبت به رفتارهایی که در قالب رعایت حجاب باعث شکسته‌شدن حرمت زنان می‌شود اما از آن‌سو مدام شاهدیم که چهره‌های مشهور در حال شکستن خطوطی هستند که نه فقط از طرف عرف ما مورد احترام است بلکه حتی در یک خانواده مدرن آمریکایی هم رعایت می‌شود.» این جامعه‌شناس معتقد است که علاقه یک نوجوان ایرانی به یک خواننده خارجی در صورتی می‌تواند در رشد و ارتقای او تاثیرگذار باشد که «اثر اسمزی فرهنگ» دوسویه و درعین‌حال سازنده باشد: «خواننده‌ها و بازیگرانی داریم حتی در «هالیوود» که سال‌ها وقت و شهرتشان را صرف حمایت از زنان و کودکان جنگ کرده‌اند، دوست دارند در کار آموزش جوان‌های کشورهای توسعه‌نیافته حاضر باشند آن وقت یک خواننده که به مدد همین پشتوانه خوب توانسته حتی در ایران مخاطب پیدا کند، با چنین رفتار زننده‌ای، مخاطبش را در یک دوراهی قرار می‌دهد؛ اگر او را حمایت کند، رفتارهای عرفی‌اش در جامعه ایران مورد سوال قرار خواهد گرفت و اگر او را حذف کند، به رفتار دگماتسیمی محکوم خواهد شد.»

لباس‌هایی که این‌روزها بر تن برخی افراد مشهور دیده می‌شود که بی‌شباهت به لباس جدید پادشاه نیست، فقط مورد انتقاد جامعه‌شناسان و اهالی حوزه تعلیم و تربیت قرار نگرفته، «نگار زارع»، استاد دانشگاه در رشته طراحی لباس هم به «شرق» می‌گوید که ذات لباس، آن چیزی نیست که مدافع این اندازه عریانی باشد: «اتفاقا جریان مدرن و به روز طراحی لباس، بازگشت به مدل‌های کلاسیک و بازیابی آنهاست نه عریانی بیش‌ازحد. سوال اینجاست که آیا لباس برای این‌دست خوانندگان، وسیله‌ای برای پوشش است یا محصولی برای ارایه و جذب سرمایه برای کمپانی‌های حامی؟» او به سرعت پاسخ می‌دهد: «مواردی ازاین‌دست که عریانی بدون دلیل و صرفا از جهت حمایت از بازار سرمایه انجام می‌شود، نشان‌دهنده ضعف شخصیتی فردی است که ممکن است کودکان ما، او را مدت‌ها پیش به عنوان الگوی زندگی خود پذیرفته باشند و چنین نگاهی به مخاطب واقعا خطرناک است.»

لباس این افراد و بسیاری از آنهایی که مخاطب خود را از میان جمعیت میلیونی نوجوانان و جوانان انتخاب کرده‌اند همیشه یک مساله مهم در دنیا بوده است. همان‌طور که میرآقایی هم به این نکته تاکید می‌کند که «جوان‌ها و نوجوان‌ها در دوره بلوغ یا آستانه ورود به آن بیش از هر چیزی دنبال مراد و معلم می‌گردند و دنیای رسانه حالا کاری کرده است که یک خواننده در کشور دوردستی می‌تواند معلم بچه ما در خانه‌مان در تهران شود. بنابراین اعتراض به وضع پوشش آنها می‌تواند اعتراض مدنی باشد اما باید بپذیریم که اعتراض ما اینجا دیگر به یک فرد خاص نیست، اعتراض به سیستمی است که برای درآمد بیشتر و بیشتر، خواننده را وادار به انجام کار غیراخلاقی می‌کند و از آن‌سو، فرزندان میلیون‌ها خانواده را تشویق کرده وارد حوزه غیراخلاقی شوند.» جالب اما اینکه سال پیش همین خواننده با انتشار عکس‌های خود، مزرعه‌داران آمریکایی و کانادایی را به واکنش واداشت. آنها به جریانی معترض بودند که همیشه قصد دارد با مطرح‌کردن یک چهره خاص، روی سبک زندگی فرزندانشان تاثیر منفی بگذارد.

به‌روایت فردا

طعم بخشش را باید به جامعه چشاند

مهناز افضلی

بازیگر و کارگردان مستند

موضوع عفو و بخشش از جمله موضوعاتی است که در جامعه امروز ایرانی به تکرار شنیده می‌شود و از این تکرار باید خوشحال بود. گاهی پس از وقوع برخی‌حوادث اقدامی خیرخواهانه بر مبنای اصول محبت و ایثار باید داشت و به ماجرا با رافت و انسانیت نگاه کرد.

هنرمندان به واسطه نوع کار و گرایشاتشان که از ملایمت و ظرافت خاصی برخوردار است، می‌توانند فرهنگ آشتی و مهربانی و دوستی را ترویج دهند. این آسیب‌ها و ناهنجاری‌ها ناشی از یک خشونت نهفته در جامعه است که می‌توان با کار فرهنگی آن را برطرف کرد. هنر آنقدر تواناست که می‌تواند به هر شکل و نوعش گویای این باشد که اندکی مهربان‌تر و دوستانه‌تر با هم رفتار کنیم. در جلوگیری از اتفاقات اشتباهی که گاهی رخ می‌دهد توانا باشیم و پس از بروز آن هم بخشش را فراموش نکنیم. بخشش کلمه‌ای است که آدم از شنیدنش خوشحال می‌شود. هنرمندان در این مسیر تلاش‌های دلسوزانه‌ای دارند که بسیار ارزشمند است. هنرمندان سعی دارند اعلام کنند همیشه با انتقام و کینه‌جویی نمی‌توان حق را گرفت و آرام نشست. گاهی با بخشش آدمی به آرامش می‌رسد. امیدواریم با چنین اقداماتی آرامش روانی در جامعه سایه افکند و کمتر شاهد تنش و افزایش میزان جرم در جامعه بود. خاصیت فرهنگ و هنر این است که هم زیرساخت‌ها را بر مبنای اخلاق‌دوستی بنا کند و هم درتوسعه مهر و عطوفت و بخشش در جامعه کمک‌رسان باشد. امیدواریم طعم شیرین بخشش را بتوان به جامعه چشاند.

خبرفردا

مکبث برانا در نیویورک

● **شرق:** سر کنت برانا تنها با بازی در نقش سر لارنس اولویه نیست که یاد او را زنده کرده است. او کم‌کم دارد پا جای پای او می‌گذارد و نامش را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شکسپیرین‌های دوران بعد از اولویه ثبت می‌کند. در حقیقت بعد از اولویه او تنها کسی است که به‌طور مداوم در اقتباس و اجرای آثار شکسپیر فعالیت می‌کند. بازی او در فیلم و نمایش هملت، جوایز زیادی را برایش به ارمغان آورد و حالا او در تازه‌ترین اقتباس، سراغ «مکبث» رفته و یکی از خونین‌ترین تراژدی‌های هملت را به نیویورک برده است؛ اجرایی که به گزارش هالیوود ریپورتر با استقبال خوبی از سوی مخاطبان آمریکایی روبه‌رو شد.

برانا به همراه «راب اشفورد» کارگردانی «مکبث» را برعهده دارد. این کار نمایشی، اجرای خود را از جشنواره بین‌المللی منچستر انگلیس آغاز و جوایز زیادی را از آن خود کرد و حالا روی صحنه نیویورک رفته است.

نقش اصلی «مکبث» را برانا ایفا می‌کند و «لیدی مکبث» را «الکس کینگستون» هنرپیشه «دکتر هو» بازی می‌کند. مکبث یکی از بریتانیایی‌ترین آثار شکسپیر بعد از «شاه لیر» است که به موضوع نزاع قدرت در اسکاتلند می‌پردازد. این نمایش بارها به گونه‌های مختلف روی صحنه رفته‌است. معروف‌ترین اقتباس سینمایی «مکبث» فیلمی است به کارگردانی «رومن پولانسکی» که در سال ۱۹۷۱ روی پرده رفت. دیگر فیلم سینمایی «مکبث» هم در سال ۱۹۴۸ توسط «اورسون ولز» کارگردانی شد. آکیرا کوراساوا، فیلمساز مشهور ژاپنی نیز در فیلم سریر خون روایت ژاپنی مکبث را به نمایش گذاشت. جوزپه وردی نیز اپرایی براساس این تراژدی تنظیم کرده که بارها اجرا شده و بهروز غریب‌پور هم بر اساس آن، اپرای عروسکی ساخته‌است.

اتفاق

ایرانی که می‌شناسند

همین چندروز پیش بود که عکس‌هایی از ایران در سایت‌های مشهور خبری بر صدر اخبار قرار گرفت؛ همین چندروز پیش که سالگرد وداع ۲۵ساله جمهوری اسلامی ایران با بنیانگذارش بود. گردشگران زیادی با زحمت بسیار به ایران می‌آیند و خاطرات تصویری خود را به گوشه‌وکنار دنیا می‌برند. افرادی از جایگاه‌های مختلف؛ چه مجری مشهوری باشد چه عکاس نیویورکی. «ایران» با چند نام شناخته می‌شود، چه ماجرای «هسته»ای، چه ماجرای «بخشش»ها و چه ماجرای «هپی»هایش، چه ماجرای جشنواره کن و لیلا حاتمی. چه این روزها که «جان مور» عکاس خبری مشهور آمریکایی از سوی «گتی ایمیج» برای پوشش تصویری سالگرد ارتحال امام‌خمینی(ره) به ایران آمده است و در سایت‌های یاهو، دیلی‌میل و... آثارش جزو صدر اخبار شده است. هرچند به نظر می‌رسد گاهی هم بدسلیقگی می‌کنند و اینگونه می‌شود که تفریح عادی یک دختر شیرازی در حال کشیدن قلیان، فرصتی می‌شود برای نگاهی از جنس دیگر به ایران. عکاس جدید به گوشه‌وکنار سفر کرده و از شیراز تا یزد و اصفهان و قم و تهران رفته است و از مردم عادی و روند معمول زندگی ایرانی‌ها عکس گرفته است. جالب‌تر اینکه وقتی کامنت‌های این گزارش تصویری را در دیلی‌میل می‌خوانیم بیشتر افراد دوست دارند تا سفری به ایران داشته باشند و در لینک دیگری بیشتر ایرانی‌ها هستند که مجموعه این عکس‌ها را برای قضاوت درباره کشورمان ناقص می‌دانند. ایرانی که آنها در تصویرهای خبری یا سینمایی‌شان معرفی می‌کنند گاهی به زیبایی ایرانی نیست که ما می‌شناسیم، حتی به زیبایی فرش‌هایی هم نیست که در بیشتر خانه‌هایشان وجود دارد. ایرانی که به مخاطبانشان معرفی می‌کنند گاهی آنقدر خشن و قدرتمند است که می‌تواند بهترین آدم‌های سیستم‌های اطلاعاتی آنها- سیا- را تغییر دهد و برایشان تصمیم بگیرد، نمونه‌اش سریال‌های homeland و Intelligence است؛ سریال‌هایی که امتیازهای بالای هفت از سایت ای‌ام‌دی‌بی می‌گیرند، مورد استقبال هستند و سیستم اطلاعاتی ایران در نقش مهم‌ترین و قوی‌ترین دشمن همواره معرفی می‌شود.

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق

۸۸۱۹۳۹۷۹ – ۸۸۱۹۰۴۶۸